بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمدجواد شبیری 27 آبان 1397.

بحث اضطرار به طرف معیّن را آن قسمت آخرش را یک مقداری چکیده اش را می خواهم تکرار کنم و یک نکته ای یادم رفت آن را هم اضافه کنم. بحث سر این بود که یک روایات خاصه ای داریم که از آن تنجیز علم اجمالی استفاده می شود. آیا این روایت های خاصه را می شود در موارد اضطرار به آن تمسک کرد یا نه؟ خب گفتیم مفاد اولیه این روایات وجوب تکلیفی احتیاط در اطراف علم اجمالی است. خب این مفاد که در جایی که اضطرار نسبت به یکی از اطراف در همان زمان علم وجود داشته باشد آن را نمی گیرد. ولی بحث این بود آیا یک مفاد ثانوی برای این اخبار ما می توانیم قائل شویم که این مفاد ثانوی اقتضای تنجیز حتی در ظرف اضطرار هم می کند. ما عرض کردیم این مفاد ثانوی ممکن است یک کسی که این ادعا را می کند ادعا کند که مفاد تفهیمی مقصود متکلم هست خود متکلّم از به کار بردن این جمله می خواسته است که این را هم تفهیم کند که آن مصالح واقعیه و ملاکات واقعیه این مقدار اهمیت دارد که دیگر برائت جاری نمی شود. در یک دایره اوسع از آن حکم تکلیفی اهمیت ملاک را متکلّم می خواسته است که تفهیم کند. گفتیم ما اصلا دلیل نداریم بر همچین مفاد تفهیمی. آن چیزی که ممکن است شخصی ادعا کند این است که یک مفاد عرفیه ای وجود دارد و این مفاد عرفیه در یک دایره وسیع تری از حکم تکلیفی وجود دارد که ما عرض کردیم که این مفاد عرفیه اگر وجود داشته باشد شرطش این است که عرف القای خصوصیت کند از مورد نص. از موردی که مدلول استعمالی دلیل هست که حکم تکلیفی است و ما همچین القای خصوصیتی را نمی توانیم قائل شویم. این مقداری بود که عرض کردم. یک مکمّلی که می خواستم اضافه کنم که فراموش کردم این بود که اصلا مدلول عرفی را به طور کلی در اینجا ثابت نیست. که یک مدلول عرفی داشته باشد. نه مدلول های عرفی ندارد بله ما حکم در هر جا باشد به دلالت عقلیه ملاک را هم ثابت می توانیم با آن بکنیم. ولی این دلالت عقلیه تنها در دایره آن جایی که حکم ثابت هست است. اوسع از آن نیست. اینکه بخواهیم بگوییم یک دلالت عرفیه ای وجود دارد که حالا بحث کنیم حالا این دلالت عرفیه اوسع هست یا نیست نه دلالت عرفیه اینجا وجود ندارد

سؤال:

پاسخ: برای کشف این نحو ملاک. حالا کشف ملاک در موارد معمولی ممکن است. این کشف ملاک نیست کشف اهمیت ملاک به نحوی که مانع اجرای اصل برائت بشود. بگوییم عرف به این توجه می کند. وقتی این دلیل را دید از این دلی لکشف می کند که ملاک حکم واقعی به مقداری از اهمیت هست که مانع اجرای جریان برائت حتی در ظرف اضطرار که آن حکم تکلیفی به وجوب احتیاط وجود ندارد. اینها یک تحلیل های عقلی است این تحلیل های عقلی تحلیل های عرفی نیست که ما بگوییم عرف با دیدن این دلیل یک مفاد ثانویه ای از این دلیل درک میکند.

سؤال:

پاسخ: نه اینجا آن انسداد صغیر بیاید اینجا هم می آید. سنخش فرق نمی کند نکته ای که وجود دارد باید روشن شود که برائت جاری می شود یا خیر. آن نکته انسداد صغیر اینجا هم می آید. اگر چیز باشد اینجا می آید چون آن نکته یک نکته مشترکی هست که اینجا هم هست.

سؤال:

پاسخ: امکان استیفای غرض نیست در این جایی که امکان استیفای قطعی غرض نیست خود این نکته می تواند منشأ شود که فارق باشد و امثال اینها.

خب این چکیده بحث گذشته ما. بعد رفتیم در بحث

البته عرض کردم این جایی هست که اضطرار قبل از علم حاصل شود و الا اگر اضطرار بعد از علم حاصل شود اطلاق ادله می گیرد آن را. ادله ای که گفته است یحریقهما و یتیمم جایی که بعد از آن اضطرار هم حاصل شود امثال اینها یکی از طرفین گم شود فاقد شود اینها را شامل میشود اصلا مدلول مطابقی اش شامل می شود دیگر نیازی به این بحث ها نیست. اما رفتیم در بحث اضطرار به غیر معیّن. در بحث اضطرار به غیر معیّن مرحوم آخوند می فرمایند که واضح است که ما یک ترخیص تخییری داریم به دلیل این اضطرار عرض کردم اضطرار ممکن است به ملاک این باشد که انسان قدرت ندارد واقعا یا حرجی است یا مزاحم به واجب اهم است هر یک از اینها باشد حالا همه اینها مصادیق اضطرار هست. هر کدام از اینها باشد معنایش این است که شارع مقدس به من ترخیص داده است در اتیان احد الاطراف. این ترخیص در اتیان احد الاطراف مرحوم آخوند میفرمودند که این منافات با حکم واقعی به الزام دارد. از یک طرف شارع بگوید که شما باید حکم واقعی را انجام دهید از یک طرف می گوید که می توانید یکی از این دو را انجام دهید. ممکن است طرفی را که شما اختیار می کنید همان طرف حکم واقعی باشد.

سؤال:

پاسخ: نه به خودش. چون می گوید آن حکم واقعی چون مرحوم آخوند این را مطرح کرده است که در شبهه بدویه هم معارضه وجود دارد. یعنی از یک طرف شارع من را تحریک کند به این طرف از یک طرف اینکه اگر اختیار کرده باشم مرخص باشد در ظرف اختیار دیگر آن حکم واقعی نیست. نتیجه اش این می شود که من علم به حکم فعلی ندارم.

چون علم ندارم برائت جاری می شود دیگر. نه چون منافات بر فرضی که این طرف باشد منافات دارد این منشأ می شود که علم به تکلیف فعلی از بین برود. علم که از بین رفت برائت جاری می شود. این محصَّل فرمایش مرحوم آخوند.

خب مرحوم نایینی و مرحوم آقای صدر اشکالاتی کرده اند که این اشکالات اشکالات مبنایی است می گویند ما جمع بین حکم واقعی و حکم ظاهری را به این نمی دانیم که حکم واقعی باید از فعلیت بیفتد. خب آن بحث هایی هست که اینجا مجرایش نیست که در موردش بحث کنیم. ما می خواهیم با توجه به مبنای مرحوم آخوند که ما هم آن مبنا را تمام می دانیم ببینیم آیا مبنای مرحوم آخوند درست است یا نیست. من یک توضیحی ابتدا در مورد این مبنا عرض کنم ببینید در بحث جمع بین حکم ظاهری و واقعی در قسمت های مختلفی تنافی و تعارض تصویر شده است و اشکال شده است. یکی اینکه آیا بین ملاک حکم واقعی و ملاک حکم ظاهری تنافی هست یا نیست. از یک طرف حکم واقعی ملاک داشته باشد از یک طرف حکم ظاهری ملاک داشته باشد که به اصطلاح می گویند در مرحله مبادی حکم مرحله قبل از حکم. حب مولا مثلا مشکلی داشته باشد مثلا یک حب واقعی داشته باشد به الزام از آن طرف حق ظاهری داشته باشد به ترخیص. جایی که برائت جاری می کنیم. یعنی یک سری مشکلات در ناحیه ملاک در ناحیه حبّ و بغض در ناحیه اراده و کراهت بشود تصویر کرد. اینها سه مرحله است. اینها همه چیزهایی هست که کأنّه قبل از تکلیف است. یک سری چیز هم هست بعد از تکلیف وجوب امتثال. خب در بحث وجوب امتثال تنافی اش واضح است که تنافی ندارد. چون حکم واقعی فرض این است که با وجود حکم ظاهری وجوب امتثال ندارد وجوب امتثال فقط مال حکم ظاهری است. این تنافی نداشتنش واضح است. در مرحله ملاک و حب و بغض آن هم تنافی آن چنانی وجود ندارد در جای خودش حل شده است. تنافی حکم هم اگر بماهو خود حکم بما هو اعتباری از اعتبارات تصویر کنیم اعتبار خودش مشکل خاصی ندارد. آن چیزی که مشکل خاص دارد اراده شارع هست. اراده یعنی محرّکیّت باعثیّت. دو تا اراده ای که اقتضائات متضاد داشته باشد اینها قابل جمع نیست. از یک طرف مثلا حکم واقعی جایی که من نمیدانم این خمر است یا خلّ است. حکم واقعی تعلّق گرفته است به اجتناب از خمر ولو خمری که در اینجا وجود دارد. مفروض این است. حتی خمری که مجهول است آن هم شارع می خواهد من را نسبت به او زجر کند. از یک طرف زجر کرده باشد نسبت به آن خمر واقعی از یک طرف دیگر ترخیص داده باشد زجر نکرده باشد. و این دو تا با هم دیگر ناسازگار است. یعنی اقتضای ترخیص ظاهری با اقتضای الزام واقعی از این جهت که از جهت محرکیّت و باعثیت و داعویّت اینها با هم تنافی دارند. دو داعی متضاد نمی تواند از ناحیه شارع صادر شود اگر حکم را هم می گوییم که تنافی دارد به اعتبار اینکه مقوّم آن اعتبار داعویّت است. اگر هیچگونه داعویّت نداشته باشد آن اعتبار صحیح نیست. بنابراین مشکل در این ناحیه است. حالا ببینید حالا مرحوم اقای صدر و اینها بین فعلیت و فاعلیّت و اینها فرق می گذارند که اصلش هم مال مرحوم آقا ضیاء و قبل از آن شاید در کلمات شیخ هم رد پایی از این تفکیک بین فعلیت و فاعلیت هم دیده می شود که ما عرض کردیم در جای خودش ما نمیفهمیم این فاعلیت یعنی چه. فاعلیت و فعلیت این تفکیکات معنایش را نمی فهمیم حکم فعلی یعنی حکمی که باعثیّت دارد. زاجریّت دارد. محرکیّت دارد. این که حکم واقعی مرحکیّت داشته باشد از آن طرف یک حکم ظاهری هم محرکیّت متضاد داشته باشد اینها قابل جمع نیستند. خب یک موقعی

سؤال:

پاسخ: حالا آنها می گویم در جای خودش بحثش شده است. من نمی خواهم وارد آن بحث هایش بشوم که چطوری حل می کنیم اینها را امثال اینها. در مقام پاسخ آن جهتش نیستم که حل آن مشکل چگونه است. عمده مشکلی که وجود دارد مشکل در ناحیه باعثیّت و زاجریّت است. این باعثیّت و زاجریّت متضادی که وجود دارد ببینیم آیا در ما نحن فیه چگونه است. ببینید حکم واقعی که شارع صادر می کند چطوری محرکیّت دارد؟ گاهی اوقات متعلَّق حکم واقعی مشخّص است کجاست. می شود اشاره حسیه به او کرد. شارع گفته است اکرم زیدا. من زید را می شناسم. اکرم زیدا من را تحریک می کند به اینکه زید را احترام کنم. از آن طرف اگر شارع بخواهد بگوید که لازم نیست زید را احترام کنید یک دلیل دیگر وارد شود بگوید لازم نیست زید را احترام کنید. جایی که شک داریم که احترام زید واجب هست یا نیست لازم نیست. از یک طرف دیگر من نمی دانم که اکرم زیدا صادر شده است یا نشده است. واقعا شاید اکرم زیدا صادر شده باشد. ولو من الآن نمی دانم اکرم زیدا واقعا صادر شده است یا خیر شک دارم ولی اگر صادر شده باشد متعلّقش زید است. جایی که شک به نحو شبهه حکمیه دارم. نمی دانم اکرم زیدا هست یا نیست. اینکه یک حکم واقعی شارع گفته باشد جایی که شما اکرم زیدا را هم نسبت به وجوبش شک دارید باید زید را اکرام کنید. از یک طرف دیگر گفته باشد که نه در ظرف شک لازم نیست زید را اکرام کنید. این دو با هم ناسازگار هستند. هم در ظرف شک شارع می خواهد من را تحریک به اکرام زید کند. هم در ظرف شک نمی خواهد تحریک کند. این دو با هم دیگر ناسازگار است. چون محرّکیّت این شیء ولو نسبت به اینکه این حکم صادر شده است یا نشده است شک دارم ولی این حکم اگر صادر شده باشد محرکیّتش نسبت به زید است که می شود زید را اشاره حسیه کرد. این یک جور است. یک جور دیگر این است که نه شارع گفته است اکرم زیدا و من نمی دانم آقای الف زید است یا آقای ب زید است. همیشه اگر یک اراده ای بخواهد به مرحله فعلیت برسد باید به عناوینی که می شود به آن اشاره حسّیّه کرد برگردد. اینکه شارع گفته است که زید را اکرام کن. خب من که زید را نمی شناسم. نمی توانم اشاره حسیه کنم. دو نفر اینجا هستند نمی دانم آقای الف زید است یا آقای ب زید است. هذا زید است یا ذاک زید است. اینجا که شارع گفته است زید را احترام کن خودش مستقیما محرکیّت ندارد. محرکیتش به اعتبار اینکه زید عنوان هذا یا ذاک برایش منطبق است یا نیست. خب در جایی که من شک دارم که زید هذا است یا ذاک است ما محرکیّتی که دارد دو جور محرکیّت می شود تصویر کرد یک نحو محرکیّت به نحو موافقت قطعیه چون شارع مقدس اراده اش تعلّق گرفته است به اکرام زید و زید هم مردد هست بین هذا و ذاک، شما هم هذا را اکرام کنید هم ذاک را اکرام کنید. این محرکیّتی هست که به جهت حبّ مولا نسبت به احترام زید ایجاد می شود. یعنی احترام زید منشأ می شود که چون احترام زید خیلی ملاک دارد خیلی محبوب شارع هست اراده ای که به این عنوان تعلّق می گیرد این اراده اگر بخواهد در سلسله علل خارجی تحقق شیء تعلق گیرد باید به جایی برسد که بشود نسبت به آن مراد و محرّکٌ الیه اشاره حسیه کرد. عرض کردم دو جور می شود تصویر کرد یک جور به نحو موافقت قطعیه. شارع چون احترام زید مطلوبش هست هم من باید هذا را احترام کنم هم ذاک را احترام کنم. هم این آقا را احترام کنم هم آن آقا را احترام کنم. این یک جور. یک مرحله دیگر اینکه نه چون اراده شارع ت علّق گرفته است به احترام زید من الآن تنبلی می کنم می گویم چون شارع حالا خارجا می گوید شارع گفته است شاید این آقا زید باشد. به جهت احتمال انطباق مطلوب شارع بر او او را احترام می کنم. این هم چیزی هست اقتضای همان حبّ شارع نسبت به احترام زید. حالا اراده دارم مثلا پول گیر بیاورم. یک موقعی این معامله خاص می دانم پول حاصل می کند. این باعث می شود که همین معامله را انجام دهم. چون علم دارم که این معامله غرض من را تأمین می کند. یک موقعی اراده من به این تعلّق نمی گیرد. نمی دانم که چیزی که پول در آن هست کجاست. ولی می دانم یا این معامله پول دارد یا آن معامله. یا اصلا این طوری نگوییم

احتمال دارد در این معامله سود باشد. آن اراده من به پول داری منشأ می شود که من تحریک شوم که این معامله را انجام دهم. چون احتمال انطباق محبوب من بر این است. احتمال انطباق محبوب بر یک موردی که می توانم من به آن اشاره حسیه کنم خود همین از اقتضائات مطلوبیت و محبوبیت یک شیء است. محتمل المحبوبیه چیزی است که انسان به طرف او تحریک می شود. همچنان که متیقّن المحبوبیه انسان نسبت به آن تحریک می شود نسبت به محتمل المحبوبیه هم تحریک می شود. این تحریک هم معلول همین حبی است که نسبت به آن عنوان واقعی دارم. وقتی به آن حب دارم برای رسیدن به آن عنوان واقعی گاهی اوقات آن شیئی که حتما من را به آن می رساند حالا آن شیء معیّن یا شیء مردد یعنی هر دو که من محبوب را انجام می دهم گاهی اوقات محتملش را انجام می دهم. هر دو اینها از اقتضائات حبّ نسبت به آن شیء است. این است که انسان از غیر هم بخواهد یک چیزی را بخواهد این دو مرحله دارد. گاهی اوقات حب انسان حب مولا نبست به یک شیء به درجه ای از اهمیت است می خواهد این محبوبش علی أیّ تقدیر تحقق پیدا کند. موافقت قطعیه محبوب حاصل شود. نتیجه اش این می شود که من را تحریک می کند هم به طرف هذا الشیء هم به طرف ذاک الشیء. تحریک به دو طرف می کند. یک موقعی نه در این درجه از اهمیت نیست. ولی این جور هم نیست که هیچ نسبت به او بی تفاوت باشد. محرّکیّت شارع نسبت به متیقّن المحبوبیه نیست نسبت به محتمل المحبوبیه است. این را داشته باشید حالا بیاییم در ما نحن فیه. اینکه شارع مقدس در ما نحن فیه که من نمی دانم این طرف واجب است مثلا شارع گفته است یا نماز جمعه آن اراده واقعیه شارع مثلا به نماز جمعه است. من نمی دانم که اراده واقعیّه شارع به چیست. در ظرف جهل یک موقعی شارع من را می گوید شما باید کاری کنید که آن اراده واقعی من را امتثال کنید. یعنی هم نماز جمعه بخوانید هم نماز ظهر بخوانید. انقدر آن اراده واقعیه اهمیت دارد که اقتضای موافقت قطعیه دارد. یک موقعی است که نه آن اراده من نسبت به موافقت قطعیه مزاحم دارد. به دلیل اینکه اگر بخواهد آن اراده را عملی کند یا به جهت این است که من قدرت ندارم تکوینا نمی توانم هر دو را انجام دهم یا بخواهم انجام دهم حرجی است. مزاحمت دارد. یا مزاحم به واجب اهم است. بهرحال آن مرتبه محرّکیّت حکم واقعی نسبت به موافقت قطعیه مزاحم دارد. که در ما نحن فیه همین است دیگر. چون اضطرار به احد الاطراف هست ما می دانیم که شارع محرکیّت نسبت به موافقت قطعیه را انجام نداده است. آن امر شارع محرکیّت نسبت به موافقت قطعیه ندارد. خب عیب ندارد محرکیّت حکم واقعی نسبت به موافقت قطعیه از بین می رود. ولی آیا این لازمه اش این است که اصلا آن حکم واقعی دیگر هیچ اثر نداشته باشد؟ نه حکم واقعی می تواند نسبت به موافقت احتمالیه تأثیر داشته باشد. چون محذور در موافقت قطعیه است. اینکه هر دو را بخواهم انجام دهم محذور در این است.

سؤال:

پاسخ: همین را می خواهم بگویم. آن چیزی که منافات هست در مرحله محرّکیّت است. محرکیّت باید به عناوین تفسیریه یعنی این که عنوان هایی که بشود به ان اشاره حسّیّه کرد. عنوانی که می شود به آن اشاره حسیه کرد دو جور است. یکی موافقت قطعیه یکی موافقت احتمالیه. اینجا در واقع تنافی در مرحله محرکیّت حکم واقعی نسبت به موافقت قطعیه است نه اصل الموافقه. چون اصلا اصل الموافقه محرکیّت ندارد یعنی دو مرحله محرکیّت حکم واقعی دارد. محرکیّت نسبت به موافقت قطعیه خب نسبت به این مزاحم دارد بنابراین ان حکم واقعی محرکیّتش نسبت به موافقت قطعیه از بین رفته است. ولی محرکیتش نسبت به موافقت احتمالیه سر جای خودش است.

سؤال: این را به ارتکاز عقلا می گوییم دیگر؟

پاسخ: نه چیزش را لازمه قضیه این است اطلاق قضیه اقتضای همین مطلب را می کند. یعنی ما در واقع فرض این است که آن حکم واقعی اطلاق دارد. اطلاق دارد آن مقداری که ما می دانیم حکم واقعی از فعلیت افتاده است موافقت قطعیه اش است. چون می دانیم مفروض این است که شارع ترخیص داده است در احد الاطراف. ترخیص در احد الاطراف با محرکیّت

این حکم عقل است. از یک طرف شارع ترخیص داده باشد در احد الاطراف از یک طرف حکم واقعی را به مقداری برایش اهمیت داشته باشد و محرکیّت برایش قائل باشد که وجوب موافقت قطعیه اش را

وجوب حالا تعبیر نکنیم موافقت قطعیه اش را به دنبال بیاورد این را ما می دانیم که این جور نیست. ولی این لازمه اش این نیست که اصلا موافقت احتمالیه هم نشود.

سؤال:

پاسخ: حدیث رفع جایی هست که شک داشته باشیم. شک ندارم. خود حکم واقعیه نسبت به مرحله موافقت احتمالیه اطلاق ادله اقتضا می کند که این را باید انجام دهم. من بما انه مشکوک برائت جاری می کنم ولی بما انّه مشکوک نمی خواهم. بحث سر این است که این یک حکم واقعی داریم که آن حکم واقعی نسبت به مرحله موافقت احتمالیه من را تحریک می کند.

سؤال:

پاسخ: این بیانی که می خواهم عرض کنم لازمه اش این است که می شود این یک بیان جدید است. در واقع اطلاق نسبت به مرحله وجوب موافقت احتمالیه. آن بحث یک بحث دیگر بود. بحث سر این بود که یعنی آن حکم واقعی می گوید شما باید آن تکلیف را انجام بدهید دو مفاد دارد حکم واقعی. یکی اینکه حکم واقعی فعلی است به مرحله ای که موافقت قطعیه اش هم لازم است. یکی اینکه حکم واقعی فعلی است به مرحله ای که موافقت احتمالیه اش لازم است. ان مقداری که ما می دانیم حکم واقعی از فعلیت افتاده است مرحله اول است. مرحله دوم نمی دانیم اطلاق ادله

سؤال:

پاسخ: بله همین جور است و اطلاق همین جور هم هست اشکال ندارد. اضطرار به معیّن فرقش همین است. نسبت به خصوص این مورد ترخیص داده شده است. ببینید مرخّصٌ فیه خصوص این مورد است. اگر تکلیف واقعی در این مورد باشد ترخیص نسبت به همین مورد داده شده است. تفاوت این است ترخیصی که در اینجا داده شده است ترخیص تخییری است. ترخیص تخییری از یک طرف و فعلیّت حکم واقعی نسبت به موافقت احتمالیه منافات ندارند. این نکته ای که می خواهم بگویم اصلا همین جا است.

سؤال:

پاسخ: آن نسبت به این طرف اصلا بحث سر این است اگر حکم واقعی در آن طرف باشد این حکم واقعی تنجیز نکرده است. چون منافات با

بنابراین من اصل اینکه حکم واقعی به آن طرف تعلق گرفته باشد من شک دارم. اینکه یک حکم واقعی اینجا من دارم مشکوک است. نه بحث سر این است که آن حکم واقعی می تواند به نحو تردیدی به گردن من چیزی بیاورد. همین باعث می شود که آن حکم واقعی بتواند اثر کند.

سؤال:

پاسخ: ببینید بحث سر این است که ببینید این نکته را دقت فرمایید این که از یک طرف یعنی محصَّل مطلب این می شود شارع به من می گوید احدهما را بیاور و احدهما را نیاور. واجب است احدهما را انجام بدهی و در ترک احدهما هم مرخَّص هستی. این دو حکم با هم دیگر منافات ندارد. احدهما را بیاور و این فرد مشخص را نیاور نمی شود منافات دارد. فرض این است که به این تعلق گرفت است ترخیص بنابراین من ترخیص به شیء معیّن تعلّق گرفته است نه مردد. ببینید نه بعد از اینکه ما شیء را انجام می دهیم که مهم نیست. بعد از آن باید دید که چگونه است. این نکته را دقت فرمایید هر تکلیفی بعد از اینکه ما متعلَّقش را بیاوریم از چیزش می افتد. بحث سر قبلش است. شما هر واجبی بعد از اینکه آن را انجام د ادید و ترک کردید ان محرکیّت از بین می رود. محرکیّت به قبل چگونه است؟ محرکیّت همیشه بعد از اینکه به عالم فعلیت و عالم خارجیت پیدا می کند همه تکالیف محرکیّتش از بین می رود. محرکیّت در مرحله قبل از انجام عمل تنافی وجود دارد. این تفاوت این دو تا این است. از یک طرف شارع گفته است که این طرف را می خواهی انجام دهی می خواهی انجام ندهی. از یک طرف گفته است که ان تکلیف واقعی اگر در این طرف هم باشد باید انجام بدهی. خب نمی شود. این با هم دیگر منافات دارد. بنابراین فرق است بین اضطرار به احدهما معیّن و اضطرار به احدهما مخیّر. در اضطرار به احدهما مخیّر نسبت به وجوب موافقت احتمالیه یعنی محرکیّت حکم واقعی نسبت به موافقت احتمالیه این با ترخیص ظاهری هیچ تنافی ندارد. یعنی اصلا تنافی ای ندارد. بنابراین هر دو اینها را ما به آنها اخذ می کنیم. حالا اسم اینها را هرچه می خواهید بگذارید. اینجا بحث هایی در کلمات مرحوم آقا ضیائ مرحوم نایینی مرحوم آقای صدر مرحوم آقای خویی این بزرگان مطرح شده است که آیا ما اینکه قائل می شویم به اینکه باید احتیاط کرد در مواردی که اضطرار به غیرمعیّن است این توسط در تکلیف است توسط در تنجیز است و تقریب های مختلف بر توسط در تکلیف بر توسط در تنجیز در کلمات آقایان هست من به آن الفاظ و اصطلاحات و امثال اینها کار ندارم. عرض من این است که این که حکم واقعی محرکیّت داشته باشد نسبت به موافقت احتمالیه این محرکیّت حکم واقعی نسبت به موافقت احتمالیه با ترخیص تخییری ظاهری هیچ تنافی ای ندارد و ما به اینها ملتزم می شویم. بحث تمام.

خب دیگر من به نظرم بحث های مختلفی در این بحث اضطرار هست دیگر همه اش را ما میگذریم وارد بحث بعدی می شویم. انشاء الله فردا وارد بحث علم اجمالی به تدریجیات می شویم. عبارت کفایه را ملاحظه فرمایید

سؤال:

پاسخ: البته اضطرار غیر معیّن هم اضطراری که معاصر با علم باشد و الا اضطرار متأخّر آن تنجیز هست اضطراری که همان موقع علم هم اضطرار با آن همراه باشد. با توضیحاتی که قبلا هم در مورد اضطرار معیّن گذشت. این بحث تمام

سؤال:

پاسخ: بله بله اصلا به علم اجمالی قصیر و طویل کار نداریم. علم اجمالی قصیر و طویل در غیر معیّن نمی آید. اصلا آن شکلی نیست که چون واجب تخییری است واجب تخییری تحلیلش آن به ان شکل یکه هست اگر بخواهیم بعضی تقریب ها را در این تقریب های توسل در تنجیز و تکلیف بعضی ها تقریباتش را به ان جاها برگردانده اند نمی خواهیم اصلا وارد آن تفصیلات شویم. تفسیر مفصلش را بخواهید در کلام مرحو نائینی در اجود التقریرات، فوائد الاصول در کلام آقای خویی در کلام آقای آقا ضیاء در مقالات و همه اینها بحث هایش هست حالا یک نکته فقط من ضمیمه کنم مرحوم آقای اراکی اینجا به ملاک تمسک کرده اند گفته اند ما علم به ملاک فعلی داریم و این علم به ملاک فعلی باعث تحریک می شود. ما بحث علم به ملاک را کار نداریم اصلا خود تکلیف را می گوییم فعلی است. ولی فعلی است نسبت به مرحله موافقت احتمالیه. در بحث اصول فقه آقای اراکی این مطلب را از باب علم به ملاک خواسته اند وجوب احتیاط را در این موارد اثبات کنند ولی به نظر می رسد که نیازی به آنها نباشد اگر بحث علم به ملاک باشد آنها اشکالاتی دارد من حالا نمی خواهم وارد تفصیل آن بحث ها بشوم. چون علم به ملاک اثبات صغری اش اینکه ملاک وجود دارد در این جور موارد مشکل است جایی که آن حکم تکلیفی اش معلوم نیست باشد و اینها و عرف القای خصوصیت نمی کند و امثال اینها ثبوت ملاکش مشکل است ما اصلا در آن وادی ها نمی رویم که علم به ملاک هست و امثال اینها. خود تکلیف و اقعی اینجا وجود دارد. اطلاق ادله اقتضا می کند که تکلیف واقعی حتی در ظرف اضطرار به احدهما لا بعین هم وجود داشته باشد حالا شما می خواهید هر چه اسمش را بگذارید بگذارید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد